

نخستین قدم: اصلاح قانون انتخابات

انتخابات « اجباری » و لزوم شرکت زنان و جوانان

سرفصل تمام اصلاحات اصلاح قانون انتخابات مجلس است که «آقای دکتر مصدق» لایحه خوبی برای آن تنظیم نموده‌اند. عقیده من نسبت بآن بطور کلی مؤید نظر ایشان است. ضمناً معتقدم برای کلیه اشخاص که مختصر سواد نوشتن داشته باشند اعم از زن یا مرد پس از سن هیجده سال تمام باید حق رای قائل شد و این حق را هم باید یک وظیفه ملی غیر قابل اجتناب برای عموم قرار داد، یعنی انتخاب کردن برای کسانی که گواهی نامه یا شهرت یا سابقه سواد دارند باید «اجباری» باشد «ضریبی» نیز برای اشخاصی که دارای گواهی نامه از دبستان یا دبیرستان یا دانشنامه از دانشگاه هستند از ده تا صد علی‌قدر مراتبهم قائل هستیم تا بدین وسیله آراء کسانی که تحصیل کرده‌اند و در برابر انبوه کم‌سوادان از حیث کمیت قلیل است کیفیت خود را از دست ندهد. بعلاوه عقیده دارم بی‌سوادان راهم بعلت فساد که از شرکت آنها در آراء تولید میشود باید در انتخابات راه نداد. در عوض این نقصان برای زنان با سواد حق رأی قائل شدم و سن انتخاب کننده را نیز تا نوزده سالگی باین آوردم و بدین وسیله خواستیم که طبقه جوان را بمقدرات وطن بیشتر علاقه مند گردانیم. اجباری بودن انتخابات نیز مزید بر این ملاحظات شده چنانچه شماره قابلی از آراء بی‌غل و غش بدست خواهد آمد.

در این مقاله جای بحث این مطالب نیست و بعضی از آنها نیز قابل مطالعه و مذاقه بیشتری میباشد. وعده می‌دهم که موقع دیگر شرح دهم. برخی دیگر که بی سابقه است و اصلاً تازگی دارد مانند «اجباری بودن» انتخابات ممکن است ایجاد توهم بکند ولی یقین دارم بعد از آنکه دلائل مرا شنیدند از غرابت آن خواهد کاست و بفیض بودن آن در حال حاضر عقیده مند خواهند شد. خلاصه اشاره میکنم که در اثر رژیم‌های بیست و چهار ساله مردم از وکیل مجلس و انتخابات و رأی دادن بیزار شده‌اند و بطوریکه میدانیم افراد تحصیل کرده این مدت در انتخابات شرکت نمیکردند. یکدسته مردم بی‌سواد را مثل گوسفند می‌آوردند بمحل رای و یک ورقه که خود رای دهنده نمیدانست با اسم چه کسانیست بدست او میدادند و بصندوق میانداخت؛ باین طریق رای دادن که طبق قانون میبایست مخفی باشد مخفی بود اما از خود رای دهنده!

خلاصه اکثر مردم با سواد در اثر عدم شرکت در انتخابات قلابی قریب یک ربع قرن هم عادت را از دست داده و هم کم کم بوضع بی‌علاقه شده‌اند. با اجباری کردن آن امید است که پس از یکی دو دوره با حصول نتیجه خوب باز راغب شوند و قید اجبار هم از انتخابات برداشته شود. اگر در ملل دیگر هم چنین سیستمی وجود ندارد برای اینست که آنها

طبعاً اين وظيفه ملي را انجام ميدهند. فكر «سانكسيون» يعنى طريق التزام آنرا هم كرده ام. مثلاً ممكن است يك جريمه مالي قرارداد. البته بايد اساسي كسانيكه حق راي يا وظيفه انتخاب كردن دارند قبلاً ثبت باشد تا جريمه را بتوان وصول نمود. ميخواهم داخل در تفصيل و جزئيات سيستم پيشنهادي خود نشوم و تا اين اندازه راهم از آن جهت نوشتم كه تصور نشود پيشهاد ناقص و ابتر و «ارتويي» وغير عملي مي باشد.

ديگر محروم كردن بي سواد هاست كه ممكن است آنرا خلاف دموكراسي يا مصالح توده مردم بدانند. آنرا هم با دلائي كه دارم اثبات خواهم نمود كه چنين نيست، خاصه كه قصد من از شرط سواد براي راي دهنده فقط اين است كه او بتواند راي خود را در انجمن نظارت با همان خط بد خود بنويسد. اين اندازه سواد را با دوسه ماه تمرين هم هر كس ميتواند بياموزد چنانكه در كلاس هاي اكابر آموختند. اين نظر دموكراسي حقيقي را بهتر تا مين ميكنند زيرا مطمئن توان بود كه ندانسته (چنانكه در مورد بيسوادان صدق ميكنند) آراء نوشته شده اي بصندوق نينداخته اند و اشخاصي كه انتخاب شوند نماينده حقيقي ملت هستند. فايده ديگر اين پيشنهاد اينست كه اجزاب و اشخاصي كه ميخواهند آراء زيادي داشته باشند ناچار ميشوند مردم را با سواد كنند و آنوقت است كه خواهيدديد كلاسه هاي اكابر مجاني در همه جا از طرف دسته جات و افراد دائر شود و بشاگردان اين كلاسه ها پول و جائزه هم خواهند داد كه با سواد شوند. چه بهتر از اين! پولهايي كه تا كيون براي ربودن آراء مردم مزورانه صرف راي خريدن و رشوه دادن بمقامات كوچك و بزرگ ميشد از اين پس صرف با سواد كردن مردم بشود. خواهيدديد كه پس از دو دوره آزمايش انتخاباتي چه اندازه بر با سواد ها افزوده شود. اين اصلاح قانون علاوه بر فوائد ديگر از موثر ترين محرك هاي با سواد كردن مردم خواهد بود. آقاي دكتور كشاورز نماينده محترم كيلان در مجله آينده مقاله اي نوشته بودند كه با شرط سواد موافق نبود ولي گمان دارم بعد از شنيدن دلائل من كه صد در صد براي تا مين دموكراسي حقيقي و بنا بر اين نفع توده هاي مردم است همراه شوند. (۱) در عوض من موافقت خود را با نظري كه ايشاي در آن مقاله از آن دفاع كرده اند يعني شركت زنان در انتخابات اظهار ميكنم و از مخالفين اين عقیده خواهش دارم بدون هو و جنجال در يك مسئله مهم كه البته مورد اختلاف نظر هاست مجال دهند دلائل گفته شود و آن ها هم نظر خود را مرقوم فرمايند.

موضوع ديگري كه در قانون انتخابات مورد توجه است انتخابات مخصوص زردشتيان عيسويها و يهوديان است كه من از لحاظ وحدت ملي و مصلحت عمومي کشور و همچنين منافع پيروان آن مذاهب عقايدی دارم كه موقع ديگر بتفصيل خواهم نوشت.

لزوم مبارزه طبقه تحصیل کرده و جوان

البته اصلاحاتي كه بايد در مملكت بشود زياد است. از ادارات دولتي گرفته تا خانه هاي

شخصی، از وزراء و وکلاء گرفته تا بقال و جمال، همه باید اصلاح شوند. من از ترس اینکه همین روند که مثل زالو با مور عامه چسبیده اند قلابی و مصنوعی یا بقول آلمانها «ارزاتس» (۱) هر اصلاحی را هم فوری بسازند و جا بزنند جرات نمیکنم عقاید اصلاحی خود را روی کاغذ بیاورم مگر وقتی که زمام امور بدست طبقه خود مایفند... باید مبارزه را تا حصول پیروزی ادامه داد مگر خدای نخواستہ باز روزی فرا رسد که مجبور شویم مانند دوره بیست ساله هریک در گوشه ای منزوی شویم.

در دوره گذشته که بواسطه عدم موافقت با حکومت وقت از سیاست کنار ماندیم چاره نداشتیم یا میبایست خود بخوشی کنار رویم یا بناخوشی مارا بمحبس میبردند. بعضی قسم اول را ترجیح دادیم، با امید بیشتری، تا سلامت بناییم و باز امروز بتوانیم صمیمانه بوطن خود خدمت کنیم.

اگر باز چنان اوضاعی تجدید شود من روش دیرین خود را پیروی میکنم و مقاومت منفی را چنان که در زمان پهلوی داشتم پیش خواهم گرفت.

بقول سعدی:

دانا چه گفت؟ گفت که عزلت ضرورت است، من خود باختیار نشینم بهزلی.
عجیتر آنکه همان زمان که بعضی بواسطه عدم موافقت با رژیم از سیاست کنار بودند کارکنان همان رژیم آنها را منفی و منفی باف و بی عرضه و مهمل و «فیلسوف» و جنت مکان و نظائر آنها میدانستند یا میخواندند...
من که این مطلب را مینویسم میدانید نه کمونیست هستم، نه عضو حزب توده، نه «روسی مآب» و نه «دموکرات آذربایجان» مهنه دار روش هیئت حاکمه را نمیسندم و انتقاد می نمایم.....

اینک بار دیگر تکرار میکنم که عقیده دارم مجلس شورا در این دو ماهی که از دوره آن باقی مانده باید در درجه اول قانون اصلاح انتخابات را بگذرانند و دیگر آئین نامه انتخابات مجلس سنا را، تا دوره آینده هر دو انتخاب باهم بعمل آید و هر دو مجلس باهم افتتاح شود. وجود مجلس سنا را بیشتر از آن لحاظ مفید میدانم که اگر وقتی انحلال مجلس شورای ملی لازم گردد اشکال قانونی در میانه نباشد، زیرا طبق قانون اساسی با دولت آراء سنا و پیشنهات دولت میتوان مجلس را منحل کرد بشرط آنکه در همان فرمان انحلال دستور تجدید انتخابات نیز صادر شود.



روشی « انقلاب سفید »

حال به بنیم برای حصول این منظور یعنی اصلاح قانون انتخابات صکه مخالف میل نمایندگان است و برضا و رغبت نمیکدرانند چه باید کرد . اینجاست که دیگر انقلاب لازم است . اما انقلاب سفید! « انقلاب سفید » چگونه باید در این مورد عمل کند ؟

باید تمام استادان و دانشجویان تمام دانشکده ها ، مهندسين ، اطباء ، دكتر های حقوق ، و كلا دادگستری ، دستجات ، احزاب و غیره روزهای متوالی بدون هیچ گونه اقدامی که شبیه با اقدامات ۱۷ آذر باشد با کمال خونسردی و متانت به مجلس شورا بیایند و بانطق و خطابه مصرأ این تقاضا را از و کلاء بکنند و آنقدر بیهارستان بیایند و بروند که مجلس مجبور شود قانون انتخابات را مطرح کند .

اگر این عمل مخالف مقررات حکومت نظامی است فکر دیگر باید کرد که مجلس مجبور شود ، فرضا باعلیه حضرت باید عرض کرد تا ایشان درخواست ملت را بوسیله دولت با اطلاع مجلس برسائند . از طرف دیگر مصرأ از دولت بخواهند و اعلیه حضرت نیز بدولت امر فرمایند که آئین نامه سنا را هرچه زودتر بمجلس تقدیم دارد . من چندماه است در این خصوص مقالات نوشتم ولی دولت توجه نمیکند؛ اگر این دوکار بشود و دولت لایق و دانا و درمستکاری هم موقع فترت روی کار باشد باقی اصلاحات سهل است ، یعنی همان دولت انتخابات را بیطرفانه و بیفرضانه انجام میدهد و بعد هم امیدواریم مجلسین آینده خوب بوده و دولت خوبی روی کار آورند و دست بکلیه اصلاحات لازم بزنند . اینست بعقیده من

تنها راه بی خطر که ممکن است ما را بدون خونریزی بطرف آزادی و آبادی و سعادت ببرد . يك تقاضای فوری دیگر که ملت باید از مجلس بکند اینست که جلسات خود را صبح و عصر قرار داده از ساعت نه صبح و سه عصر حاضر شوند تا این دو لایحه مهم بگذرد ، و خود مردم باید در مجلس دیده بانان بکنند که و کلا سر موقع جلسه را تشکیل دهند و گرنه یقین دارم چون این مجلس مخالف هر دو اصلاح است اوقات را بتملل و مزخرفات خواهند گذرانید تا دوره چهارده بسر آید و قانون انتخابات اصلاح نشده بماند . همین علاقه و مداخله مردم بکیفیتی که گفتم از روشهای « انقلاب سفید » است که عنوان مقاله میباشد .

در خاتمه میخواهم تا کیداً تذکر بدهم که قانون انتخابات بالاخره باید طوری اصلاح شود که در مجلس آینده اکثریت طبقه تحصیل کرده تامین باشد ...

مشتباهاتی که در مجلس نمایندگان بفرق هم میکوبند ، سیلیبانهائی که بگوش هم مینوازند اینها همه آثار « انقلاب سفید » است . اثرات غیر مرئی انقلاب سفید است که بعضی از سردمداران مجلس مدتیست دیگر جرات حرف زدن ندارند ، بزودی خواهید دید که جرات « نفس کشیدن » در مجلس هم نخواهند داشت و جرات « آفتاب شدن » هم از ترس ملت پیدانکنند .

«انقلاب سفید» را برای آن تجویز میکنم تا «مبادا که خوئی چکد بر زمین» و انقلاب از نوع دیگر پیش آید .

خطاب بطرفداران دولت

اگر از طرفداران دولت اشخاصی باشند که برای حفظ این هیئت حاکمه به بهانه «اهمیت موقع»، «وخامت اوضاع» و غیره بما اندرزدند از دولت طرفداری کنیم بسیار توقع ناصوابی است که از مخالفین دولت بخواهند از دولت طرفداری کنند .

اگر این رویه را قبول کنیم اصل انتقاد سیاسی از میان می‌رود و آفت برای حفظ مشروطیت لازم است. انگلستان بعد از این جنگ یکی از ادوار بحرانی خود را میگذراند .

معمداً چرچیل سیاستمدار بزرگ، پس از شکست در انتخابات و پیروزی حزب کارگر گفت : بزرگترین مصیبتی که امپراطوری بریطانیا را نصیب شده فتح حزب کارگر یعنی نخست‌وزیر شدن اتلی هکار سابق کابینه خود اوست. پس آقایان بچرچیل هم بگویند که چرا این سخن مخالفت‌آمیز را در این موقع بحرانی برقیبان خود گفت . (د ۱۰۱)

(خلاصه مقاله مندرج در فروغ)

«شورای اکابر»

دعوت چند نفر رجال

اسقاط تکلیف از آقای نخست وزیر نمیکند !

نمیدانم آقای حکیم الملک از مشورت با پنج نفر رجال بدون مسئولیت چه نتیجه میخواهند بگیرند که از تشکیلات رسمی قانونی و صلاحیتدار مملکت یعنی هیئت دولت، مجلس شورای ملی و کمیسیون خارجه آن حاصل نمیشود .

چرا ایشان هیئت دولت خود را طوری تشکیل دادند که قادر بحل مشکلات مملکت نباشند و در این موقع باریک که يك ماه پیش هم که ایشان ماور تشکیل کابینه شدند پیش بینی میشد، مجبور شوند از اشخاص غیررسمی و بدون مسئولیت درخواست همکاری نمایند . کمیسیون امور خارجه در مجلس برای چه تاسیس شده که ایشان نیروند صحبتی خارج ازدولت هم اگر دارند با آن بکنند . آنجا که باید بامجلسیان مشورت کرد نمیکند و آنجا که نباید سینه‌بند ! من کاملاً متوجه هستم که فقط میخواهند با دعوت این آقایان در جلو ملت بدبخت که مقدرات خود را بایشان سپرده اسقاط تکلیف از خود بکنند . ولی اسقاط تکلیف از ایشان نمی‌شود ! در مملکت مشروطه شخص نخست‌وزیر در درجه اول مسئول

پیش آمد های سیاسی است و شرط وطن پرستی آنست که هر وقت خود را قادر با انجام وظیفه نمی بیند مردانه استعفا دهد و برود کنار ، نه اینکه اشخاص خارج را که عنوانهای بزرگ دارند دعوت کند و « شورای اکابر » تشکیل دهد .

این رویه ای که ایشان پیش گرفته اند شبیه است بروش آقای صدر که میگفت من اگر بروم مملکت بی سر برست میشود ؛ در صورتیکه اوضاع و احوال حکایت میکند که اگر او سماجت نکرده زودتر رفته بود آقای حکیم الملک زودتر آمده بودند . حال هم همین قسم است هر چه ایشان زودتر بروند آنکه باید بجای ایشان بیاید زودتر خواهد آمد .

نمیدانم مگر آقای حکیمی حقیقه خود را حکیم باشی سیاسی منحصر این کشور میدانند که بالین بیمار را رهان میکنند ؟ اگر اظهار کنند من این آقایان را برسر بیمار برای « کنسولتاسیون » دعوت کرده ام پذیرفته نیست ، زیرا ، برای اینکه اشخاص در امور سیاسی موثر باشند باید صلاحیت قانونی داشته باشند ، و گرنه همین روزنامه نویسیها هم چه مطالب مفیدی نوشتند که گوش ندادید و همه جزء هوا شد . اگر به تشخیص شما که فعلا طیب مجال بیمار هستید این آقایان را که دعوت کرده اید حکمای حاذق سیاسی هستند و چیز هائی میدانند و شما میگویند که همکاران شما میدانند یا روزنامه نویسیها نمی نویسند کابینه خود را با آنها ترمیم کنید . اگر آنها زیر بار شما نمیروند و خود را از شما برتر میدانند جوانمردانه استعفا دهید و شما زیر بار آنها بروید .

آقای « حکیم » ملک این مریض بیچاره با استخادوس و ترنجبین و خاکشیر و امثال آنها معالجه نمیشود ؛ اگر شما مقصودتان از مشاوره با این آقایان استفاده نظری برای کمک بشخص خودتان است میتوانستید بدون سر و صدا و انتشار در رادیو و جرائد با آنها فرداً فرد یا جماعاً مذاکره فرمائید ، همچنان که میتوانستید با کارشناسان سیاسی دیگر که از امور سیاسی دنیا با اطلاعات مشورت کنید . کار سیاسی از این مرحله گذشته است که شما تصور فرمائید با چند نفر « ریش سفید » و اصول « کدخداهامشی » یا « باری بهر جهت » اصلاح شود . مشورت با این آقایان معظم که البته جنبه خصوصی دارد نمی بایست مانند يك راه حل و دواى شفا بخشی با اینهمه آب و تاب بوسیله رادیو ها و مطبوعات بحساب ملت بدبخت گذاشته شود و با این عمل مصنوعی بی فایده باز مردم بدبخت این کشور بلا دیده اغفال کردند .

(مقاله مندرج در «داریاء»)

(۱۰۰)

لزوم اصلاح هیئت حاکمه و تغییر «سیستم سیاسی»

از بس گفتیم و نوشتیم و رادیوهای بیگانه نیز باز گو کردند امروز دیگر فساد هیئت حاکمه ایران جزء بدیهیات دنیا شده است، یعنی ثبوت آن محتاج بدلیل و برهانی نمی باشد. کسانی که گرداننده عمده این دستگاه حکومت هستند، یعنی وکلاء مجلس و اولیاء دولت، خودشان هم دیگر از گفتن و شنیدن آن باکی ندارند. فقط هنوز بعضی از آنها و اکثر مردم نمی دانند این هیئت حاکمه که از دست آن همه می نالند عبارت از کیست. خیال میکنند مقصود فقط کابینه وزراء میباشد. همان وکیل فاسد مجلس و قاضی رشوه گیر یا ملاحظه کار دادگستری که با این «کنسرت» هم آواز شده هنوز نمیدانند که خودشان هم داخل گرداننده همین دستگاه فاسد هستند. چهل این رجال غافل داستان «خربرفت و خربرفت و مثنوی را بخاطر می آورد. آنت حکایت این است که خر صوفی را در قایش فروخته و شب هنگام صرف شراب کرده بودند. او نیز که چون دیگران از همان باده سرمست شده ولی از قضیه آگاه نبود با آنها هم آواز گردیده تصنیفی را که برای خراو ساخته و مینواختند در حال غفلت و مستی میخواند... البته تمام کارکنان دستگاه سیاست ضایع نیستند.

اگر با وجود این هیئت حاکمه ایران را فاسد میخوانم بعلمت این است که گردانندگان واقعی آن یعنی يك عده وزراء و معاونین و چند نفر بازیگردان صحنه مجلس و بعضی قضات و برخی روساء و مدیرکلهای ادارات دولت بتمام معنی نا صالح می باشند.

سیستم سیاسی باید عوض شود

علاوه بر فساد گردانندگان، «سیستم» دستگاه گرداننده نیز فاسد است و فساد دستگاه است که این اشخاص طامع و زروی کار نگاه داشته است.

از این مقدمه نتیجه میگیریم که اگر سیستم سیاسی عوض شود و این عده رجال فاسد نیز برای همیشه و بطور قطع برکنار گردند امید باصلاح امور میتوان داشت. زمامداران فاسد را همه میشناسند اینک باید فساد «سیستم» را نیز شرح دهم و بر سر مطالب باز آیم. قبلاً این توضیح را بدهم که مقصود از «سیستم سیاسی» «رژیم سیاسی» نیست که آن چیز دیگر است و فعلاً مورد بحث نمی باشد. سیستم فعلی این است که وکلاء مجلس (ببخشید چند نفر از آنها) تمام اقتدارات واقعی را در دست گرفته در پس پرده نقشه های کار را طرح می کنند و يك عده بی زبان و بی اطلاع، با سخندان و سخنگوی نوکار ساده در سیاست، یا جوانهای جوانی نام هم ابزار کار آنها هستند. هر يك از رجال سیاسی حاضر باشد آلت دست آنها شده مفاصدها را که غالباً خیلی پست و حقیر است انجام دهد با او بندوبست میکنند و وسائل اعطاء تمایل مجلس را برای نخست و زیری او با همین ابزار و آلات فراهم میآورند.

نخست وزیری که با این کیفیت آمده باشد ناچار است وزراء خود را نیز مطابق میل باطنی همان و کیان معین کند. بدیهی است با چنین سیستم سیاسی چه اشخاصی به مقامهای صدارت و وزارت میرسند. البته کسانی که مانند رئیس دولت بلکه بیش از او حاضر باشند «جل» کثیف این باز یگردانها را بشویند وزیر میگردند. بیش از این در این زمینه بسط مقال نمیدهم زیرا میترسم باشخاص توهین شود. سعی من همیشه این بود که در مجله اسم اشخاص بزشتی برده نشود. تا این اندازه را ناچار بودم شرح دهم و گرنه در بیان اصل موضوع قصور میشد.

«وزیران نوگر» ناچارند برای حفظ مقام خود استانداران و فرمانداران و روساء و حتی اعضاء ادارات را در ولایات بلکه در مرکز از بستگان اکثر آبی سواد یا مغرض و در هر حال طرفدار این و کلاء معین کنند. چنین مستخدمین نیز فقط بفکر تأمین آتیه خود و حفظ منافع و کیل حامی خویش می باشند. بالنتیجه غالباً قاضی دادگاه: ملاحظه کار، دادستان: رشوهستان، مدیر و معلم مدرسه: بی سواد می باشند، و قس علیهذا. حاصل مطلب آنکه تمام چرخهای دولت نامرتب و ناموزون میچرخد، ب مردم فشار و تعدی وارد میشود و فقط يك عده معدود راحت و راضی هستند!

«گوبازی» بزدها

مسلم است که با این سیستم مردان سیاسی شایسته از دستگاه حکومت دور میمانند، یا خود رغبت نمیکند نزدیک آن شوند (چنانکه آقای مؤتمن الملک با وجود انتخاب شدن به مجلس نرفت) یا اگر خودشان هم بمنظور خدمت بکشور مایل باشند آنها را اصلاً بیازی سیاست راه نمی دهند، یا فرضاً داخل شدند، چنان که در «گوبازی» بزدها رسم است (و کسانی که بزده رفته شاید دیده باشند) طوری بازی کنها باهم میسازند که رقیبهای بازی فقط باید باصطلاح بزدی «گال» بخورند یعنی «گو» بدستان نیاید و همیشه توپ در دست بازی کنهای «بندوبست گر» بماند، مانند وضع فعلی آقای دکتر مصدق در مجلس.

خوب بخاطر داریم يك مرتبه ایشان را نامزد نخست وزیری کردند ولی در حقیقت مقصود بیرون کردنشان بود از بازی، یعنی از مجلس. زیرا همین که نخست وزیر میشدند پس از يك ماه بارأی عدم اعتماد ساقط میگردیدند و کلاهان پس معرکه میباند. ولی ایشان با شم سیاسی خود میدانستند که با این مردم چون در مجلس و خارج بقدر کافی مجهز نیستند زیر بار نرفتند.

با این طریق علاوه بر عامه که از دستگاه دولت ناراضی هستند طبقه تحصیل کرده و روشنفکر نیز ناراضی میشود و کار به مرحله ای میرسد که امروز رسیده و جز تفسیر این هیئت